جلسه 1632

یکشنبه 29/07/97

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

#### علت تقدیم خاص بر عام

بعد از فراغ از اینکه عمومات توسط مخصص منفصل تخصیص می خورند و این جمع، عرفی هست مطلقا یا در اغلب موارد. بحث واقع شده است که نکته تخصیص عام به مخصص منفصل قرینیت نوعیه مخصص منفصل هست، یعنی مخصص منفصل را عرف مفسِّر عام می داند، و یا نکته تقدیم اقوائیت ظهور مخصص منفصل هست؟

ثمره این نزاع در جایی ظاهر می شود که خاص اقوی ظهورا از عام نباشد. مثل اینکه مولا گفت لابأس بترک اکرام ایّ عالم، و بعد خاصی آمد که اکرم النحوی. ظهور لابأس بترک اکرام أی عالم در عموم، وضعی است، ولی ظهور اکرم النحوی در وجوب ناشی است از مقدمات حکمت. ظهور اکرم النحوی در وجوب اضعف هست از ظهور عام لابأس بترک اکرام أی عالم در عموم.

اگر بگوئیم نکته تخصیص عام این است که خاص قرینه نوعیه عرفیه است بر تفسیر از مراد عام، دیگر نگاه نمی کنیم که آیا این خاص اقوی ظهورا هست یا نیست، مقدم می کنیم آن را بر عموم عام.

ولی اگر گفتیم نکته تخصیص عام به مخصص منفصل اقوائیت ظهور آن هست، که مدعای جمعی از بزرگان است، در این مثال دچار مشکل می شویم. چون در این مثال خاص ما اقوی ظهورا نیست. بلکه عموم عام اقوی ظهورا است، چون عمومش ناشی است از دلالت وضعیه. چرا او قرینه نشود بر اینکه اکرم النحوی به معنای استحباب اکرام نحوی است؟

جمعی از بزرگان از جمله حاج شیخ عبدالکریم حائری قائل شده اند که نکته تخصیص عام به مخصص منفصل اقوائیت ظهور مخصص منفصل است. ولذا ما تا جائی تخصیص می زنیم عام را که خاص ما اقوی ظهورا باشد.

اما مرحوم نائینی فرموده اند نخیر، نکته تخصیص عام به مخصص منفصل قرینیت نوعیه مخصص منفصل هست. یعنی عرف نسبت به مولائی که روش و دِیدنش اعتماد بر مخصص منفصل است، حساب می کند در مقام جمع عرفی کأنه آن خطاب عام و این خطاب خاص در مجلس واحد صادر شده است. اگر این دو خطاب در مجلس واحد صادر شده بود عرف چه می کرد؟ اصلا می گفت ظهور در عموم عام شکل نمی گیرد. اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق، اصلا ظهور شکل نمی گیرد در اکرم کل عالم در عموم نسبت به عالم فاسق. ظاهر این خطاب اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق را عرف در این می بیند که وجوب اکرام را برده است روی عالم غیر فاسق. جمع عرفی کارش این است که فرض می کند خطاب عام و خطاب خاص منفصل کأنه در مجلس واحد صادر شده اند.

اگر صدور این عام و خاص در مجلس واحد منشأ شد بین این دو خطاب هیچ اصطکاکی نبود بلکه یک معنای واضح داشت، آنوقت مخصص منفصل جمع عرفی اش با عام این است که در همان معنای ظاهر ما حمل کنیم، بگوئیم چه جور اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق ظهور در اکرام عالم غیر فاسق دارد، جمع عرفی بین اکرم کل عالم که مولا امروز گفت و لاتکرم العالم الفاسق که در یک مجلس دیگر گفت هم در این است که ما آن را بر همین معنا حمل کنیم.

ابتدا عرض کنیم این فرمایش محقق نائینی ره ضابطه ای که داد در جمع عرفی برای تشخیص قرینیت عرفیه بین دو خطاب، این است که: ما فرض کنیم این دو خطاب در مجلس واحد صادر شده است، بعد ببینیم بین این دو خطاب تنافی هست یا نیست و در چه معنایی ظهور پیدا می کند، جمع عرفی هم نتیجه اش حجیت این دو خطاب هست در همان معنا. ولذا ایشان تطبیق کرده این مطلب را بر عام وخاص منفصل، فرموده وقتی فرض کنیم عام وخاص در مجلس واحد صادر شده بودند ظهور در چه چیز پیدا می کرد؟ ظهور در همان وجوب اکرام عالم غیر فاسق پیدا می کرد در آن مثال اکرم کل عالم و لاتکرم العالم الفاسق. حالا که خاص منفصل است جمع عرفی اقتضاء می کند که حمل کنیم این عام را بر همین معنا. ودیگر تنافی بین این دو خطاب نیست.

اقول: این ضابطه ای که مرحوم نائینی مطرح کرده است و مرحوم آقای خوئی هم پذیرفته و بسیاری از بزرگان مثل مرحوم استاد و مرحوم آقای صدر هم تبعا للسید لخوئی این ضابطه مرحوم نائینی را پذیرفته اند. ولی به نظر ما این ضابطه تمام نیست. گاهی نفس اتصال دو خطاب به هم قرینیت عرفیه دارد، که اگر این دو خطاب از هم منفصل بشوند آن قرینیت عرفیه از بین می رود. اگر مولا بگوید اکرم العالم و لاتکرم أی فاسق، بعید نیست که عرف از لاتکرم أیّ فاسق که بعد از اکرم العالم آمده بفهمد که مولا در این عموم لاتکرم أیّ فاسق ناظر هست به تقیید اکرم العالم. دانشمند را اکرام کن و هیچ فاسقی را اکرام نکن. نفس الحاق این خطاب دوم به خطاب اول، این صلاحیت دارد که قرینه بشود بر تقیید خطاب اول که می گفت اکرم العالم. اما اگر از هم منفصل بشوند ظهور ندارد خطاب لاتکرم أیّ فاسق در یک مجلسی که من ناظر هستم به تقیید آن خطاب اکرم العالم که در مجلس های گذشته صادر شده است.

اصلا بالاتر بگویم: نحوه چینش دو جمله گاهی فرق می کند. اگر مولا بگوید اکرم النحوی و لابأس بترک اکرام أی عالم، مرحوم آقای صدر تبعا للمحقق النائینی ادعایش این بود که می گفت عرف اینجا اصلا ظهور لابأس بترک اکرام أی عالم را در عموم مختل می بیند، وقرینه می بیند اکرم النحوی را بر اینکه مراد جدی از لابأس بترک اکرام أیّ عالم عالم غیر نحوی است. آنوقت نتیجه می گرفتند که حالا هم که در دو خطاب منفصل ذکر شده، یک جا گفته اند لابأس بترک اکرام أیّ عالم و در یک مجلس دیگر گفته اند اکرم النحوی، جمع عرفی اقتضاء می کند که ما تخصیص بزنیم عام را به خطاب اکرم النحوی، ولو خطاب اکرم النحوی اضعف ظهورا هست.

اقول: واقعا ما این را نمی فهمیم. همین فرضی که ما کردیم که مولا بگوید اکرم النحوی ولابأس بترک اکرام أی عالم، عرف می گوید لااقل محتمل هست که این جمله ثانیه توضیح جمله اولی بوده است که من که گفتم اکرم النحوی بدان که نحوی هر چند عالم است ومن امر می کنم به اکرام او، اما بدانید اکرام هیچ عالمی واجب نیست. گاهی نفس ذکر جمله ثانیه عقیب جمله اولی ظهور پیدا می کند در تقیید جمله اولی، اما اگر منفصل از هم ذکر بشوند همچنین ظهوری ندارد.

پس اینطور نیست که ما بگوئیم ضابطه جمع عرفی قرینیت عرفیه است به این معنا که ما خطابین منفصلین را فرض کنیم که صادر شده اند از مولا در مجلس واحد، بعد ببینیم چه ظهوری در این خطاب شکل می گیرد. نه، این درست نیست.

گاهی هم اگر دو خطاب منفصل از هم ذکر بشود جمع عرفی دارد، ولی اگر متصل ذکر می شد تهافت عرفی داشت. مثلا راجع به ظرفی که متنجس شده به خمر دو طائفه از روایات داریم: طائفه اولی می گوید: اغسله ثلاث مرات، طائفه ثانیه می گوید اغسله سبع مرات. وقتی منفصل از هم ذکر بشوند عرف می گوید سه بار واجب و بیش از سه بار مستحب از باب اینکه بیش از سه بار اگر بشوریم آن قذارت تنزیهیه اش هم با شستن بیشتر از بین برود. اما اگر فرض می کردیم در مجلس واحد این دو خطاب از مولا صادر می شد، می رفتیم به مولا می گفتیم إناء وقع فیه الخمر، مولا می گفت: اغسله ثلاث مرات، اغسله سبع مرات، می گفتیم مولا ما که نفهمیدیم چی شد.

سؤال وجواب: آقایان می گویند اغسله ثلاث مرات قرینه می شود بر اینکه اغسله سبع مرات حکم استحبابی است. آقای خوئی در فقه به این مطلب تصریح کرده است. در حالی که اگر در مجلس واحد باشد یا تنافی و تهافت شمرده می شود و یا به قول شما عرف می گوید جمله دوم مهم است ومولا ترقی کرده از اغسله ثلاث مرات به اغسله سبع مرات. که این احتمال در مولای شرعی نمی آید. چون این احتمال با اینکه مولای ما ملتفت هست و بیان احکام ثابت در شریعت را می کند سازگار نیست.

مثال دیگری بزنم: گاهی عرف بین دو خطاب جمع می کند می گوید مولا اختلاف موقف دارد. مثلا: یک مولائی است هم فقیه است و هم استاد اخلاق حوزه. می آید درس فقه که می گوید، می گوید نماز شب بر هیچ کس غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وآله واجب نیست حتی بر ائمه علیهم السلام. بعد می رود درس اخلاق، می گوید طلبه ها نماز شب بخوانید، به قول یکی از بزرگان می گفت من نماز شب را بر طلبه واجب می دانم. وقتی این بیانها در دو مجلس ذکر شود، عرف می گوید آن جمله ای که در درس فقه گفت موقف یک فقیه بود، وآن جمله ای که در درس اخلاق گفت موقف یک معلم اخلاق بود. اما حالا اگر مجلس واحد باشد، این دو خطاب را کنار هم بگذارید، نماز شب بر هیچ کس غیر از نبی اکرم صلی الله علیه وآله واجب نیست حتی بر ائمه علیهم السلام، طلبه ها من نماز شب را بر شما واجب می دانم نماز شب بخوانید. طلبه ها می گویند اینکه طرز صحبت کردن نیست.

پس اینطور نیست که ما ضابطه بدهیم برای قرینیت عرفیه که خطاب منفصل را فرض کنیم متصل به آن خطاب اول، اگر قرینیت عرفیه داشت و باعث می شد تهافت احساس نشود بین این دو خطاب در فرض اتصال، در فرض انفصال هم جمع عرفی دارد. این ضابطه درست نیست.

بله یکی از اهداف این بزرگان این بود که می خواستند بگویند باید متکلم به این خطاب عام وخاص مثلا شخص واحد باشد. ولی اگر متکلم به خطاب عام یک شخص باشد و متکلم به خطاب خاص شخص دیگر باشد، اینکه قرینیت ندارد. ملاک قرینیت این است که اگر متصل به هم ذکر بشود تهافت احساس نشود. خب اگر متکلم به عام و خاص دو نفر باشند اینها با هم تهافت دارند چه متصل باشد چه منفصل.

بله این حرف درستی است، ولی حتی آنهایی که قائلند نکته تقدیم خاص اقوائیت ظهور خاص است این را منکر نیستند، چون اقوائیت ظهور منشأ می شود که خطاب خاص مفسِّر مراد متکلم باشد در خطاب عام. متکلم باید واحد باشد که بگوید من با این خطاب دومم تفسیر می کنم خطاب اولم را.

پس اگر هدف این است که بخواهند بگویند تا خطاب عام وخاص از متکلم واحد صادر نشود قرینیت عرفیه پیدا نمی کند خطاب خاص نسبت به تفسیر از خطاب عام، بله این حرف درستی است، ولی این تنافی با مدعای آن بزرگانی مثل حاج شیخ در درر که می گویند باید خاص اقوی ظهورا باشد تا بر عام مقدم بشود ندارد. آنها هم می گویند خاصی که همان از متکلم به کلام عام صادر شده او باید اقوی ظهورا باشد تا بتواند تفسیر کند مراد متکلم را از خطاب عام. والا ظاهرا همه قبول دارند که دو خطاب که از دو نفر صادر می شود دیگر بین آنها نسبت سنجی نمی شود. مثلا رجال کامل الزیارات توثیق عام کرده مشایخش را. اگر نجاشی آمد یکی از این رجال را تضعیف کرد، اینها عام و خاصی که تخصیص بزنیم عام را به وسیله این خاص نیستند، بلکه اینها متعارضین هستند. چون نجاشی که می گوید فلان ضعیفٌ او که مراد ابن قولویه را در کامل الزیارات که توضیح نمی دهد.

بله اگر نجاشی خبر بدهد بگوید ابن قولویه مقصودش از توثیق عام در کامل الزیارات توثیق مشایخ بلاواسطه بود نه توثیق مشایخ مع الواسطه، آن به عنوان یک خبر ثقه پذیرفته می شود. اما اینکه نجاشی بیاید بگوید فلان شخص ضعیف است بگوئیم این اخص است از توثیق عام در کامل الزیارات که کل رجالش را توثیق کرده است (ما ورد علینا من طریق الثقات من اصحابنا)، نه، این معنا ندارد. ولی ظاهرا بلکه ما قطع داریم که اختلاف آقایان سر این نیست. بلکه سر همان کلام صادر از متکلم واحد است. عام و خاص از متکلم واحد صادر شده است، می خواهند ببینند نکته تقدیم خاص بر عام چیست. مرحوم نائینی فرموده قرینیت عرفیه، ویک ضابطه ای هم بیان کرده که ما عرض کردیم این ضابطه درست نیست. ولی اصل مدعا قابل بحث است.

یک نکته ای را عرض کنم: اینکه ما عرض کردیم ظاهرا این مورد اختلاف نیست که چه قرینیت عرفیه بگوئیم و چه اقوائیت ظهور بگوئیم باید عام وخاص از متکلم واحد صادر شده باشد تا خاص قرینیت عرفیه داشته باشد یا اقوائیت ظهور داشته باشد. این شبهه اش این است که راجع به روایات ائمه علیهم السلام چه کنیم. امام صادق علیه السلام عامی را بیان کرده اند و امام کاظم علیه السلام خاصی را بیان کرده اند. اینها دو نفر هستند، خطاب عام و خاص از یک نفر صادر نشده است.

در جواب گفته اند ائمه علیهم السلام کلهم نور واحد.

اقول: اینکه کلامی شعری است، حالا راجع به علماء هم بگوئیم العلماء امة واحدة. اینکه حرف نشد.

به نظر ما جواب این است که: عقلاء راجع به چند سخنگو از یک منبع معامله سخنگوی واحد می کنند. اگر امروز سخنگوی الف عمومی را بگوید، فردا سخنگوی ب خاصی را بگوید، چون منبع یکی است و هر دو سخنگوی یک منبع هستند، عقلاء با آن معامله عام و خاص از سخنگوی واحد می کنند . وائمه ما ناطقین رسمی از یک منبع هستند که دین خدا و شریعت اسلام است.

سؤال: اگر شأن ائمه علیهم السلام تشریع باشد دیگر فقط سخنگو نیستند. جواب: ظاهر شأن ائمه علیهم السلام این است که مبیّن احکام خدا هستند، ناطق رسمی هستند از دین.

پس این ضابطی که مرحوم نائینی فرمود به نظر ما تمام نیست. بله اگر مقصود این است که باید متکلم به خطاب خاص و خطاب عام شخص واحد باشد مطلب درستی است وبه نظر ما هیچ کس منکر این مطلب نیست.

نکته تقدیم خاص بر عام

اما اصل نزاع، نزاع بسیار مهمی است، که آیا نکته تقدیم خاص بر عام این است که خاص قرینه عرفیه است بر تفسیر مراد جدی از عام، یا چون اقوی ظهورا هست بر عام مقدم می شود.

ما اول ثمرات این بحث را بگوئیم و با چشم باز برویم جلو تا ببینیم صحیح کدامیک از این دو مبنا هست.

ثمرات بجث

ثمره اول: همان بود که عرض کردیم مولا در یک خطاب عام می گوید لابأس بترک اکرام أیّ عالم، در یک خطاب خاص می گوید اکرم النحوی.

اگر گفتیم نکته تقدیم خاص بر عام اقوائیت ظهور است، خب اکرم النحوی که ظهورش در وجوب اقوی نیست از ظهور لابأس بترک اکرام أیّ عالم که به عموم وضعی دلالت بر عموم می کند، وعموم وضعی دلالتش اقوی است از اطلاق. اکرم النحوی به اطلاق دلالت می کند بر وجوب کما بیّن فی بحث الامر و النهی. اطلاق اضعف است از عموم وضعی. کسی که قائل به این است که نکته تقدیم خاص بر عام اقوائیت ظهور است اینجا مشکل پیدا می کند.

 اما کسی که قائل است نکته تقدیم خاص بر عام قرینیت عرفیه است مثل مرحوم نائینی وآقای صدر، ادعا کرده است که عرف اکرم النحوی را قرینه عرفیه می بیند بر تخصص لابأس بترک اکرام أیّ عالم.

سؤال وجواب: فرض این است که مدعای مرحوم نائینی وآقای صدر این است که خاص مطلقا قرینه عرفیه است ولو در این مثال.

یک نکته ای بگویم راجع به این مثال: مرحوم آقای خوئی در فقه مطلبی گفته است که اصلا سرنوشت این مثال عوض می شود. چه فرموده؟ فرموده من اصلا دلالت امر را بر وجوب نه به وضع می دانم و نه به اطلاق می دانم، بلکه به حکم عقل است. مولا که گفت اکرم النحوی عقل می گوید چون ترخیص در ترک واصل نشده است لذا عقل می گوید پس واجب است به مقتضای قانون مولویت و عبودیت امتثال کنید این امر مولا را. والا اکرم النحوی که ظهور در وجوب ندارد. در کتاب النکاح مطلبی فرموده است که نتیجه این است که عموم عام، بالاتر بگویم حتی اگر آن عام به لسان عموم وضعی نبود بلکه می گفت لابأس بترک اکرم العالم، مطلق بود، این دلیل بر ترخیص بود و ورود داشت بر حکم عقل، دیگر عقل با وجود آن خطاب لابأس بترک اکرام العالم حکم نمی کند به وجوب اکرام نحوی.

آقای خوئی کجا این را فرموده است؟ در بحث نکاح یک مسأله ای هست وآن این است که آیه شریفه می گوید: "لیستئذنکم الذین ملکت ایمانکم والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلاث مرات"، باید کسانی که صبی مراهق هستند در شبانه روز سه بار اذن ورود بگیرند وارد اتاق پدر ومادرشان بشوند. دیگران که بالغ هستند دائم باید اذن ورود بگیرند، اما صبی ممیز آنها سه بار در شبانه روز سه بار اذن ورود می گیرند، "من قبل صلاة الفجر و حین تضعون ثیابکم من الظهیرة و من بعد صلاة العشاء ثلاث عورات لکم".

بعضی ها گفته اند این امر ظهور در وجوب دارد. صبی مکلف نیست و رفع القلم عنه الا در اینجا. آقای خوئی در آنجا فرموده: ما اصلا قائل به ظهور امر در وجوب نیستیم. رفع القلم عن الصبی دلیل عام است یا دلیل مطلق است بر عدم ثبوت تکلیف الزامی در حق صبی قبل از بلوغ، با وجود این دلیل عام ومطلق عقل حکم به وجوب نمی کند.

و خدا رحم کرده که این مبنا در اصول ایشان تجلی نکرده و الا سرنوشت اصول ایشان را عوض می کرده است.

اقول: ما این مبنا را قبول نداریم. ما معتقدیم امر ظهور دارد در وجوب، صرف حکم عقل به وجوب نیست، یا لااقل به تعبیر امام قده حجت عقلائیه است بر وجوب، یعنی عقلاء معامله می کنند با خطاب امر معامله یک دلیل بر وجوب ولو ظهور در وجوب ندارد. نه صرف حکم عقل به وجوب که خطاب عام ترخیصی بر آن ورود پیدا کند.

این مثال اول بود برای ثمره نزاع بین اقوائیت ظهور و قرینیت عرفیه خاص.

ثمره دوم: آنچه مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری در کتاب الصلاة ذکر کرده اند. فرموده المسافر یقصر، عموم کل ملکف یتم را تخصیص زده است. کل مکلف یتم صلاته، این عام فوقانی است، مخصص می گوید المسافر یقصر. اطلاق المسافر یقصر شامل یک فرضی می شود، آن فرض کدام است؟ شما دهه محرم یا دهه صفر رفتید تبلیغ، قصد ده روز کردید ونماز تمام خواندید. روز آخر تبلیغ خداحافظی کردید آمدید بیرون شهر یا روستا ولی هنوز از حد ترخص خارج نشده اید، هنوز داخل در حد ترخص آن شهر یا روستا هستید. المسافر یقصر اطلاقش می گوید نماز شما شکسته است، فقط آن ده روزی که داخل شهر بودی و قصد اقامه عشرة ایام داشتی نمازت تمام است، بعد از اینکه خارج شدی از شهر یا روستا ولو هنوز از حد ترخص آن خارج نشده ای المسافر یقصر.

ولی این اطلاق این مخصص که می گوید المسافر یقصر ضعیف است، عموم کل مکلف یتم صلاته اقوی است. ما اینجا عموم عام را که اقوی است مقدم می کنیم، نمی آییم به اطلاق مخصص تمسک کنیم و بگوئیم اطلاق مخصص که می گوید المسافر یقصر شامل شما می شود، اگر از شهر محل اقامه عشرة ایامت زدی بیرون ولو از حد ترخص عبور نکردی نمازت را شکسته بخوان. بله اطلاق المسافر یقصر این را می گوید ولی این اطلاق ضعیف است. نکته تقدیم خاص بر عام اقوائیت ظهور خاص است، اطلاق این خاص که دیگر اقوائیت ندارد نسبت به عموم عام. در حالی که در حالی که قائلین به قرینیت عرفیه می گویند اطلاق خاص مثل خود خاص می ماند قرینیت عرفیه دارد و عموم عام را با این خاص واطلاق خاص تخصیص می زنیم.

این هم ثمره دوم.

فرق مثال اول و مثال دوم این است که: در مثال دوم المسافر یقصر قطعا خاص است نسبت به کل مکلف یتم، اطلاق خاص مشکل دارد با عموم عام. ولی در اکرم النحوی اصل مخصص بودنش فرع بر اطلاقش است. یعنی اگر اکرم حمل بر استحباب بشود که اصلا مخصص نیست.

تأمل بفرمائید انشاءالله تا فردا ببینیم کدامیک از این دو مبنا درست است.